

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه مباحث گذشته

بحث در تعریف تعارض است؛ عرض کردیم سه تعریف وجود دارد، تعریف آخوند را با توضیحات و دقت‌هایی که مرحوم محقق اصفهانی (اعلی الله مقامه الشریف) داشتند بیان کردیم و برخی از ملاحظات نسبت به کلام اصفهانی را هم ذکر کردیم. عرض کردم که عمده‌ی این تعریف بر این هدف است که چطور تعارض را تعریف کنیم که شامل حاکم و محکوم، والد و مولود، موارد جمع عرفی و مواردی که مرحوم آخوند آوردند نشود. یعنی باید ضابطه‌ای را برای تعارض ارائه دهیم که خود به خود این موارد از مورد تعارض خارج باشد. عرض کردم قسمت عمده‌ی بحث است که هنوز به آن نپرداختیم این است که مرکز ثقل تعارض، مدلولین‌اند یا دالین‌اند یا دلیل حجیت است.

کلام مرحوم نائینی

بعد از نقل کلام مرحوم آخوند کلام مرحوم محقق نائینی (اعلی الله مقامه الشریف) را هم بگوئیم. نائینی می‌فرماید تعارض دو دلیل به اعتبار این است که این دو دلیل هر دو حاکی از یک محکی و هر دو کاشف از یک منکشف هستند، به طوری که جمع بین این دو محکی در عالم جعل ممکن نیست. ایشان یک عنوان فرضی را مطرح می‌کند و می‌گوید اگر فرض کنیم همین دو دلیل محکی در عالم جعل و تشریع قابلیت اجتماع دارند تعارض منتفی می‌شود، پس معلوم می‌شود تعارض کاری به دال و دلیل ندارد. دلیل طریق و واسطه است برای واقعی که برای این واقع در عالم جعل و تشریع امکان اجتماع وجود ندارد. لذا می‌گویند تعارض یعنی تنافی دو مدلول.

در مرحله‌ی دوم از کلام‌شان می‌گویند تنافی بین دو مدلول یا به انفسهما است - یکی مثبت و دیگری نافی - یا تنافی بین دو مدلول من جهة اللوازم التكوينية أو التشريعية است یا من جهة الحالات العارضة است. ایشان در اینجا سه جور تنافی درست می‌کنند که این سه جور تنافی را در دال نمی‌توانیم درست کنیم.

اگر گفتیم تعارض، تنافی مدلولین است، تنافی مدلولین می‌تواند إما بالذات باشد یعنی یک مدلول نفی است و یک مدلول اثبات است، یک مدلول حرمت است و یک مدلول وجوب است. یا تنافی از حیث لوازم تکوینی یا لوازم تشریعی است که ایشان برای لوازم مثال زده. یا می‌گویند شق سوم تنافی من جهة بعض الحالات است.

می‌فرمایند گاهی اوقات شارع می‌گوید این شرب خمر در این زمان، در این مکان در این حالت حرام است این یک دلیل. حالا اگر دلیل دیگر در همان زمان و مکان، در همان حالت گفت واجب است یا جایز، این تنافی است. اگر شارع صلاة را واجب

کرد به این دلیل، هم بر عالم و هم بر جاهل، گفت «اقیموا الصلاة» اعم از اینکه جاهل یا عالم به این حکم باشید! دلیل دیگر، دلالت می‌کند بر عدم وجوب صلاة فی حالة الجعل. نائینی می‌گوید اینجا هم تنافی من حیث المدلول وجود دارد برای اینکه در این حالت تنافی پیدا شد. دلیل اول می‌گوید نماز واجب است، چه برای عالم و چه برای جاهل. دلیل دیگر می‌گوید نماز واجب نیست برای جاهل، نسبت به این حالت (جعل) تنافی به وجود می‌آید.

ببینید مرحوم نائینی دنبال چه مطلبی است؛ نائینی اول فرمود تعارض یعنی تنافی مدلولین و اگر به دالین هم می‌گوئیم متعارض ثانیاً و بالعرض است. تعارض اولاً و بالذات وصف برای محکّین، منکشفین و مدلولین است. علت این تنافی عدم امکان اجتماع در عالم جعل است یعنی شارع در عالم جعل نمی‌تواند این دو را به حسب الواقع با هم جمع کند. عالم جعل عالم واقع است و به حسب الواقع فی عالم الجعل شارع نمی‌تواند هم این را جعل کرده باشد و هم آن را، اینها جمع‌شان ممکن نیست فی عالم الجعل.

مرحوم اصفهانی در مورد تنافی گفت تنافی یعنی عدم امکان الاجتماع فی الوجود و کاری به عالم جعل ندارد اما اینجا می‌گوئیم فی عالم الجعل به طوری که نائینی می‌گوید اگر ما فرض کنیم این دو مدلول به یک نحوی قابلیت امکان جمع را در عالم جعل داشته باشد تنافی و تعارض از بین می‌رود.

تا اینجا معلوم شد تنافی مربوط به مدلولین است. البته این صریح عبارت فوائد مرحوم نائینی نیست که آقایان ان شاء الله حتماً ملاحظه می‌کنید. ولی اگر دقت کنید، نائینی با این تشقیق به سه قسم که «سواء كان التنافی بین انفسهما بالذات أو من جهة اللوازم التكوينية أو التشريعية أو من جهة عروض الحالات» می‌خواهد بگوید این تقسیم در دلیل جریان ندارد. اگر گفتید بین دو تعارض است باید بگوئید بالذات. تعارض من جهة اللوازم و یا من جهة العوارض و الحالات معنا ندارد.

نائینی از همین جا می‌فرماید دو جمع بین حکم واقعی و ظاهری کردند و خواستند با این دو جمع بگویند از موضوع تعارض خارج می‌شوند. البته بحث جمع بین حکم واقعی و ظاهری متأسفانه به صورت یکجا در علم اصول نیامده و پراکنده بحث شده ولی ما در مباحث‌مان حدود نه یا هشت راه جمع بین حکم واقعی و ظاهری بیان کردیم و مفصل بحث کردیم.

دو راه از راههای معروفش این است؛

1) بین حکم واقعی و ظاهری تغایر من حیث الموضوع است، به این معنا که حکم واقعی موضوعش مقید به جعل نیست اما حکم ظاهری موضوعش مقید به جعل است یعنی شارع می‌گوید من حکم ظاهری حلیّت توتون را برای تو جعل می‌کنم اگر به حکم واقعی جاهل هستی مقید به جعل است ولی حکم واقعی مقید به جعل و عدم جعل نیست. در واقع می‌گویند شرب توتون یا حرام است یا حلال، هر چه می‌خواهد باشد. می‌گوئیم حرامی که تنافی به وجود بیاید. در ظاهر اصالة الحلیة و اصالة البرائة می‌گوید شرب توتون حلال است، در واقع می‌گوید حرام، می‌گوئیم آن واقعی و این ظاهری است، آن واقعی مقید نیست ولی این ظاهری مقید به جعل است.

نائینی می‌گوید ما از اینکه آمدیم در شق سوم تنافی گفتیم اگر تنافی به حسب الحالات و العوارض باشد، یکی از حالات و عوارض علم و جهل است. اینجا هم ایشان گفت تعارض است نائینی می‌گوید در عالم تشریع می‌توانیم بگوئیم حکم واقعی مطلق است توتون حرام؛ چه عالم باشد و چه نباشد. توتون حلال اگر جاهل باشد، در عالم تشریع نمی‌شود بین این دو جمع کرد! تنافی بین این دو است در خصوص حالت جهل تعارض به وجود می‌آید. در خصوص حالت جهل حکم ظاهری می‌گوید حلال و حکم واقعی می‌گوید حرام. اگر بگوئیم شارع مهمل گذاشته محال است، اگر بگوئیم جناب شارع شما توتون را حرام فرمودید هم برای عالم و هم برای جاهل، بگوید من توجهی به این جهت ندارم! نمی‌شود.

دو جور اطلاق و تقييد داريم؛ يك اطلاق و تقييد لحاظی داريم و يك اطلاق و تقييد غير لحاظی، كه از اطلاق و تقييد غير لحاظی تعبير می‌كنند به نتیجه الاطلاق يا نتیجه التقييد. اولاً فقط خواستم يك نکته را عرض كنم، اين بحث اعتبارات ماهيت مربوط به مقام اثبات است، يعنی در مقام دلالت و دليل يا لحاظ می‌كنند اطلاق را به شرط اطلاق، يا به شرط شيء يا به شرط عدم شيء، ولی در مقام واقع اين حرفها نيست، در مقام واقع ما اين جهات را نداريم.

اطلاق و تقييد لحاظی همین است كه می‌گوئيم در مقام دليل وقتی مولا می‌گويد «اعتق رقية» لحاظ اطلاق را كرده، حالا اطلاق چيست؟ اطلاق عدم قيد مؤمنه است، رفع القيود است ولی وقتی مولا می‌گويد «اعتق رقية» «قد لاحظ الاطلاق»، لحاظ كرده يعنی اراد الاطلاق، لحاظ يعنی همان تصور و اراده، تقييد يعنی لحاظ تقييد و غير را كرده، بعد بعضی از قيودات در مقام دليل قابليت ندارد، مثل قصد قربت يا قصد امتثال امر، آنجا با دليل ديگر ما می‌فهميم مولا اطلاق را اراده كرده، اگر با دليل ديگر فهميديم مولا اطلاق را اراده كرده می‌شود نتیجه الاطلاق. اگر با دليل ديگر فهميديم مولا قيد را اطلاق كرده می‌شود نتیجه التقييد.

نائینی به اين جمعی كه مشهور اصوليين در جمع بين حكم واقعی و ظاهری كردند وقتی كه شبهه‌ی ابن قبه مطرح شد كه اين دليل می‌گويد حلال، ممكن است در واقع حرام باشد فكيف الجمع بينهما مشهور گفتند حكم ظاهری مقيد به جعل است اما حكم واقعی چنين قیدی ندارد. نائینی می‌گويد درست است چنين قیدی ندارد ولی در عالم واقع اين حكم واقعی يا نتیجه الاطلاق است يا نتيجة التقييد است. در عالم واقع يا مورد نظر شارع اين است كه توتون حرام است هم برای عالم و هم برای جاهل، اينجا در جاهلش با اين تنافی پيدا می‌كند، آن دليل را هم شارع آورده می‌گويد در هنگام جعل براي‌تان حلال است و او می‌گويد در هنگام جعل هم حرام است.

2) راه دوم برای جمع بين حكم ظاهری و واقعی اين است كه مشهور گفته‌اند آن واقعی را حمل بر شأنيّت كنيم و اين ظاهری را حمل بر فعليت كنيم، بگوئيم تنافی از بين می‌رود. اينجا مرحوم نائینی در فوائد توضيح نمی‌دهد كه چرا اين حرف باطل است فقط می‌فرمايند يظهر از اين مطلبی كه ما گفتيم بطلان اين راه. در اينجا هم باز تعارض وجود دارد چون يك وقت شأنيّت می‌گوئيم كه اصلاً برای مكلف تكليف‌آور نيست اگر نباشد عیبی ندارد. شبهه مرحله اقتضایی است كه برخی گفته اند. اما می‌گوئيم شأنی به اين معنا كه شارع در واقع اين را جعل كرده يا نه؟ وقتی می‌گوئيم في مقام الجعل يعنی اين از مرحله اقتضا عبور كرده و جعل هم كرده، خطاب هم كرده، آنجا امكان اجتماع بين اينها وجود ندارد.

حالا بگوئيم چون ما نمی‌دانيم، عقاب نداريم، حتی فعلی هم برای ما نباشد، بگوئيم وقتی انسان جایی را علم ندارد برايش فعليت ندارد ولی در مقام تشريع اين خطاب است يا نيست؟ اين دو تا خطاب وجود دارد، تنافی بين اينها وجود دارد.

همانطور كه در راه جمع اول في مرحلة الجعل بينهما تنافی و تعارض است در اين راه جمع دوم هم في مرحلة الإنشاء بين‌شان تنافی است؛ يعنی شارع هم انشاء كرده حكم واقعی را و هم انشاء كرده حكم ظاهری را، منتهی شما می‌گوئيد آن واقعی فعلی نيست و اين ظاهری فعلی است، اين كه مشكل تنافی را حل نمی‌كند، چون داريم معنا می‌كنيم می‌گوئيم تعارض يعنی تنافی دو تا مدلول، في مرحلة الجعل و التشريع، لذا می‌فرمايد اين جمع حل نمی‌شود.

از اينجا می‌فرمايند نتیجه اين شد «فإذا تكاذب الدليلان في المؤدى امتنع اجتماع المدلول المطابق أو الالتزامي لأحدهما مع مدلول الآخر كذلك في عالم الجعل و التشريع». وقتی دو دليل در مؤدا تكاذب كردند، هر کدام ديگری را تكذيب كردند امتناع‌شان در حالت جعل و تشريع ممكن نبود اينجا تعارض واقع می‌شود.

نكته‌ای كه اينجا وارد می‌شوند و در كتاب‌های اصولی به صورت پراكنده آمده و شايد به گوش شما هم خورده باشد، می‌گويند تعارض جایی است كه ما علم اجمالی به كذب احد الدليلين داريم. اگر دو دليل داشته باشيم و علم اجمالی به كذب احد الدليلين داشته باشيم تعارض می‌شود.

در ذهنم می‌آید در کتابهایی مثل معالم و قوانین، شاید این ضابطه را هم داده باشند بگویند تعارض در جایی است که ما علم اجمالی به کذب احدهما داریم. نائینی می‌گوید این حرف درستی در باب تعارض نیست. می‌فرمایند ما در مواردی علم به کذب احدهما داریم اما تعارض نیست مثل بحث اشتباه حجت بلا حجت. این قسمت کلام نائینی را هم ببینید و در فقه مراجعه کنید فقها اشتباه حجت و لا حجت را کجا می‌گویند؟ آیا ما می‌توانیم قواعد تعارض را در مواردی که مسئله‌ی اشتباه حجت بلا حجت است بیاوریم؟

در اشتباه حجت بلا حجت ما علم اجمالی به کذب احدهما داریم در حالی که نائینی می‌فرماید موارد اشتباه حجت بلا حجت از تعارض خارج است و اینجا با آن مثال معروفی که ما علم اجمالی داریم یا دلیلی که می‌گوید ظهر واجب است یا جمعه واجب است یکیش باطل است، آقایان آمدند مسئله‌ی تعارض را مطرح کردند، چرا آنجا مسئله‌ی حجت بلا حجت را مطرح نکنیم، چرا ما در مباحث تعارض نگوئیم یکی حجت است و یکی لاحجت است و قواعد علم اجمالی را اینجا جاری کنیم، شما دو دلیل دارید، یک دلیل می‌گوید واجب و یکی می‌گوید حرام، بگوئیم علم اجمالی داریم یکی از اینها باطل است، از امام صادر نشده، پس یکی از آن‌ها حجت است و دیگری حجت نیست، اشتباه حجت بلا حجت است، قواعد علم اجمالی را باید اینجا پیاده کنیم در حالی که می‌بینیم آقایان قواعد باب تعارض را مطرح می‌کنند.

اینکه این دو سه روز اصرار بر تعریف تعارض می‌کنم و نمی‌توانیم استقرار صد در صدی هم بر آن پیدا کنیم ولی لااقل باید به نقطه‌ی روشنی برسیم، برای این است که اولاً ببینید در حل تعارض بین حکم واقعی و ظاهری مشهور می‌گویند جمع ما از تعارض خارج می‌شود و نائینی می‌گوید خارج نمی‌شود، دوم راجع به مسئله‌ی اشتباه حجت بلا حجت است^[1].

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين

[1] □ فوائد الاصول، ج4، ص: 700: اعلم أنَّ تعارض الدليلين إنّما يكون باعتبار عدم إمكان اجتماع المحكيّ و المنكشف بهما بحيث يتول حكايتهما إلى اجتماع الضدّين و يكشفان عن ثبوت النقيضين في نفس الأمر و في عالم الجعل و الثبوت...